جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | پرویز شیخ طادی (فیلمساز) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

نگاهی به فیلم «مصلحت»

مصالح لازم برای ساخت یک فیلم مصلحتی!

محمد قمی

از منظر فنی و به‌خصوص به جهت غنای قصه‌گویی و فیلمنامه و کارگردانی و سایر عناصر مهم دخیل در ارزش‌های هنری یک فیلم سینمایی، «مصلحت» را می‌توان فیلم متوسط رو به ضعیفی دانست. گو اینکه فیلم مصلحت در سینمای ایران چندان بی‌عقبه نیست. اقران و امثالش را در این سال‌ها کمابیش دیده‌ایم. فیلم‌هایی با رویکرد «انقلابی» و داعیه «عدالت‌طلبی» که تلاش می‌کنند- با صداقت یا ادا و اطوار و بنا به روحیه و خواست باطنی سازندگان‌شان یا بنا به مصالح یا دلایل دیگری که ما نمی‌دانیم- موضوع انقلابی‌گری و عدالت‌طلبی و مبارزه با فساد و رانت و تبعیض و سرمایه‌داری را پررنگ کنند و احیانا به مخاطب تلنگری بزنند و «جان تازه»ای در کالبد بی‌رمق سینمای ایران بدمند.

یکی از آثار متأخر این حوزه فیلمی بود به نام «دیدن این فیلم جرم است» که چند سال پیش اکران شد. آن فیلم را می‌توان نمونه بارز و مهمی درخصوص تحلیل این جریان دانست. فیلمی که گرچه به جهت ارزش‌های سینمایی و قصه‌گویی و جذابیت‌های روایی، اثری کم‌مایه و حتی مبتذل و به‌شدت ضعیف می‌نمود، اما به جهت رویکرد مضمونی نکته مهمی در آن بود. آن فیلم به جهت روانشناسی و مفاهیم‌اش می‌تواند مصداق تام و تمامی از یک «خودارضایی ذهنی و فلسفی» محسوب شود. فیلمی که هم خدا را می‌خواهد و هم خرما را. هم حکومت‌گری و هم انقلابی‌گری را؛ هم مصلحت‌سنجی و بی‌عزتی مفلوک و تباه، هم مبارزه و مقاومت و بسیجی بودن و دفاع و حفظ و صیانت از عزت و ناموس و غیرت و شرف را! هم خوبی و هم بدی را! رویکردی که آن فیلم دارد دقیقا حرکت کردن در چنین مسیر ناشدنی و محال و دروغ و سراب‌آمیزی است. و جالب و عجیب آنکه فیلم دقیقا در طی چنین مسیری، اصلا تلاش نمی‌کند مخاطب را اقناع نماید که مثلا تفوق و تسلط و برتری نهایی از آن انقلابی‌گری و عزت‌مداری و میهن‌پرستی است و چنین پایان‌بندی‌ای را برایش تدارک ببیند یا چنین تمهیدی بگذارد تا در نهایت به چنین حسی برسیم؛ ابدا! بلکه سعی می‌کند همان رویکرد خدا و خرمایی مبهم و باسمه‌ای و شعاری را با کاتالیزور رنگ و لعاب‌های بی‌تأثیر بلکه دافعه‌برانگیز که در ذهن مخاطب نتیجه عکس خواهد داد، تا پایان حفظ کند!

اما «مصلحت» فیلمی است که می‌توان گفت با همه معایب و کاستی‌ها و ناخالصی‌هایش که به‌خصوص در بخش‌های فنی و تکنیکی و ارزش‌های سینمایی به‌شدت ذوق کورکن است، در متن و فحوایش، رویکرد «آن فیلم سرمایه‌داری را پررنگ کنند و احیانا به مخاطب تلنگری بزنند و «جان تازه»ای در کالبد بی‌رمق سینمای ایران بدمند.

یکی از آثار متأخر این حوزه فیلمی بود به نام «دیدن این فیلم جرم است» که چند سال پیش اکران شد. آن فیلم را می‌توان نمونه بارز و مهمی درخصوص تحلیل این جریان دانست. فیلمی که گرچه به جهت ارزش‌های سینمایی و قصه‌گویی و جذابیت‌های روایی، اثری کم‌مایه و حتی مبتذل و به‌شدت ضعیف می‌نمود، اما به جهت رویکرد مضمونی نکته مهمی در آن بود. آن فیلم به جهت روانشناسی و مفاهیم‌اش می‌تواند مصداق تام و تمامی از یک «خودارضایی ذهنی و فلسفی» محسوب شود. فیلمی که هم خدا را می‌خواهد و هم خرما را. هم حکومت‌گری و هم انقلابی‌گری را؛ هم مصلحت‌سنجی و بی‌عزتی مفلوک و تباه، هم مبارزه و مقاومت و بسیجی بودن و دفاع و حفظ و صیانت از عزت و ناموس و غیرت و شرف را! هم خوبی و هم بدی را! رویکردی که آن فیلم دارد دقیقا حرکت کردن در چنین مسیر ناشدنی و محال و دروغ و سراب‌آمیزی است. و جالب و عجیب آنکه فیلم دقیقا در طی چنین مسیری، اصلا تلاش نمی‌کند مخاطب را اقناع نماید که مثلا تفوق و تسلط و برتری نهایی از آن انقلابی‌گری و عدالت‌طلبی و مبارزه با فساد و رانت و تبعیض و سرمایه‌داری را پررنگ کنند و احیانا به مخاطب تلنگری بزنند و «جان تازه»ای در کالبد بی‌رمق سینمای ایران بدمند.

«مجرمانه...»- دیدن این فیلم جرم است!- را پی نمی‌گیرد و راه نسبتا متفاوتی را می‌رود.

فیلم البته خالی از شائبه نیست ولی رویکردش به نسبت، روشن‌تر و «انقلابی»‌تر و روراست‌تر است. و این نکته مهم و اساسی محتوایی و مضمونی در باب این اثر است و شایان توجه.

«مصلحت» اولین ساخته سینمایی حسین دارابی است که برای ساخت آن دیپلم افتخار بهترین کارگردانی فیلم‌اول را در سی‌ونهمین جشنواره فیلم فجر دریافت کرد و پس از آن، این اثر به مدت ۳ سال توقیف شد.

فضای فیلم در سال‌های اول بعد از انقلاب است. داستان از آن‌جایی آغاز می‌شود که «مهدی» پسر آیت‌الله مشکاتیان که یکی از مقامات بلندپایه قوه قضائیه است، مرتکب قتل می‌شود اما از پذیرفتن آن سر باز می‌زند و اطرافیان پدرش به‌خاطر «مصلحت» انقلاب، سعی می‌کنند کس دیگری را به‌جای او متهم جلوه دهند.

داستان فیلم «مصلحت» در حال و هوای دهه شصت است. پسر یک مقام بلندمرتبه در قوه قضائیه (مهدی نوروزی) در یکی از درگیری‌های روبه‌روی دانشگاه تهران مرتکب قتل می‌شود و اطرافیان پدرش سعی در لاپوشانی این موضوع دارند، تا اینکه یکی از دادستان‌هایی که پرونده از زیر دست او رد شده است (وحید رهبانی) به قضیه شک می‌کند. «مهدی» پسر آیت‌الله مشکاتیان از مقامات بلندپایه قوه قضائیه است، مرتکب قتل می‌شود. اطرافیان پدرش برای پوشاندن این قضیه از جعل سند، تهدید و تطمیع استفاده می‌کنند و سرباز بی‌گناهی را به‌جای «مهدی» به قتل متهم می‌کنند. خانواده آن سرباز بی‌گناه به دادستان «جلالی» مراجعه می‌کنند و از او می‌خواهند با عدالتی که از او سراغ دارند، پرونده را پیگیری کند.

پیگیری‌های دادستان «جلالی» به جایی می‌رسد که متوجه می‌شود در پرونده تناقضات زیادی وجود دارد. او سعی می‌کند قاتل اصلی را پیدا کند و مدارک را به خانواده مقتول برساند و از آنها بخواهد به‌دنبال حقیقت بروند. «حسین جلالی» به‌دنبال عدالت است و این موضوع را چندین‌بار صراحتا بیان می‌کند. اطرافیان آیت‌الله مشکاتیان که به‌دنبال لاپوشانی این موضوع بودند متوجه سنگ‌اندازی‌های «جلالی» می‌شوند و درصدد حذف او و دوستانش برمی‌آیند. آیت‌الله مشکاتیان به نحوی از عملکرد اطرافیانش باخبر می‌شود. او تلاش می‌کند تا کارهایی که برخلاف میلش و بر ضد عدالت انجام شده بود را اصلاح کند و پرونده را به روند قانونی بازگرداند.

یک نکته جالب و حاشیه‌ای در باب فیلم «مصلحت» اینکه این اثر ظاهرا براساس داستان واقعی نیست با این حال عباسعلی کدخدایی، سخنگوی سابق شورای نگهبان، گفته که آنچه در این فیلم روایت می‌شود، شباهت قابل‌توجهی با بسیاری از رویدادهای مشابهی که اوایل انقلاب رخ داده، دارد.

نکته مهم و فرامتنی داستان فیلم «مصلحت» این است که روایت اصلی درباره یک شخصیت پرنفوذ سیاسی با نام آیت‌الله خانزاده بوده که پسرش به رانت‌بازی و اختلاس می‌پردازد و همین امر باعث می‌شود که پدرش تلاش کند تا جلوی اختلاس و فساد فرزندش را بگیرد اما پسرش از دستورات پدر سرپیچی می‌کند و در مقابل پدر می‌ایستد.

مصلحت به جهت فیلمنامه به‌شدت اثر متشتت و به‌هم‌ریخته و حفره‌داری است. ایده و داستانک شبه‌واقعی‌اش بر همه چیز اولویت یافته و به همین جهت، فیلمنامه، و به تبع آن، کارگردانی، اجرا، میزانسن‌ها و حتی ریتم و البته بازی‌های گل‌درشت و بزک‌کرده و گاه دفرمه و دافعه‌برانگیزش را در ملغمه‌ای از شعار و اکشن‌ها و اکت‌های به‌شدت مغروق و ابتدایی، گیر انداخته است.

از یک‌سوم ابتدایی فیلم، روند تدریجی از نفس افتادن روایت، که باز تأکید می‌شود منبعث از فیلمنامه کارنشده و ورزندیده فیلم است، شروع می‌شود تا اینکه در فصل پایانی و به‌خصوص پایان‌بندی، ما رسما شاهد آب‌بندی و غش در معامله، از جهت تلاش نافرجام فیلمساز برای جفت‌وجور کردن جنس‌های نهایی لازم برای اتمام فیلمش- انقلابی‌گری و حفظ و حراست از سایر «چیزهای مهم مضمونش»- هستیم!

اما از سایر ویژگی‌ها و نقصان‌های فنی و محتوایی و فرمی اثر که بگذریم یک نکته در باب نقد و تحلیل مضمونی و محتوایی اثری همچون مصلحت بسیار قابل‌توجه و دقت و تذکر است؛ جای خالی فقه!

چرا در چنین فیلمی با چنین محوریتی که برای کاراکتر اصلی و مضمون محوری‌اش یعنی «آیت‌الله» و هویت صنفی او «فقه»، در نظر گرفته شده، اتفاقا جای مفهوم و مبنا و علمی همچون «فقه» این‌قدر خالی است!

آیا این یک گریز ناگزیر است؟ آیا به جهت عدم تسلط فیلمساز بر مبانی علمی و تاریخی و ماهوی این مفهوم- فقه- چنین رویکرد اجتنابی‌ای اتخاذ شده است؟ آیا برای جلوگیری از تیغ سانسور چنین رهیافتی رخ داده؟ یا دلیل دیگری دارد؟

گفتیم که مصلحت در سینمای ایران چندان بی‌عقبه نیست. اقران و امثالش را در این سال‌ها کمابیش دیده‌ایم. فیلم‌هایی با رویکرد «انقلابی» و داعیه «عدالت‌طلبی» که تلاش می‌کنند- با صداقت یا ادا و اطوار و بنا به روحیه و خواست باطنی سازندگان‌شان یا بنا به مصالح یا دلایل دیگری که ما نمی‌دانیم- موضوع انقلابی‌گری و عدالت‌طلبی و مبارزه با فساد و رانت و تبعیض و سرمایه‌داری را پررنگ کنند و احیانا به مخاطب تلنگری بزنند و «جان تازه»ای در کالبد بی‌رمق سینمای ایران بدمند.

اما باید بدانیم که هر جان تازه‌ای در هر کالبدی، الزاما قابل دفاع نیست! مهم این است که چه جانی در چه کالبدی با چه شیوه و روشن و منش و پشتوانه‌ای، و البته منتهی به چه خروجی و دستاوردی دمیده می‌شود و در نهایت، چنین مسیری، به مصلحت کیست؟ سینما؟ مردم؟ حکومت؟ آرمان‌ها؟ یا...

بار دیگر تأکید می‌کنیم که شاید «مصلحت» بتواند یا بخواهد که بتواند جان تازه‌ای در کالبد سینمای اجتماعی و سیاسی ایران بدمد که البته خیلی بعید است چون چنین بضاعتی را از هیچ جهتی ندارد. اما فارغ از این باید بدانیم که هر جان تازه‌ای در هر کالبدی، الزاما قابل دفاع نیست! مهم این است که چه جانی در چه کالبدی با چه شیوه و روشن و منش و پشتوانه‌ای، و البته منتهی به چه خروجی و دستاوردی دمیده می‌شود و در نهایت، چنین مسیری، به مصلحت کیست؟

نگاهی به فیلم «جوی‌لند» (سرزمین شادی)

ناامیدی و مرگ تصویرِ مورد علاقه غرب برای مسلمانان

فاطمه قاسم‌آبادی

نگاه از بالا به پایین غربی‌ها نسبت به سرزمین‌های شرقی که زمانی تحت استعمار مستقیم و غیرمستقیم‌شان بودند، از قدیم در فیلم‌ها و آثار فرهنگی غربی وجود داشت. اما تقریبا از سال ۱۳۸۹ و با ساخت فیلم «جدایی نادر از سیمین»، این نگاه وارد سمت و سوی جدیدی شد و به‌صورت هدفمند از آن به بعد، کارگردانان و فیلمسازان شرقی به امید تکرار موفقیت «اصغر فرهادی» در به دست آوردن جوایز و جلب توجه جشنواره‌های غربی، سعی در کپی‌برداری از او کردند و هر یک به نوعی وضعیت کشور و مشکلات فرهنگی و اجتماعی مملکت‌شان را به بدترین شکل ممکن، به تصویر کشیدند.

البته در این میان، آن کارگردانانی که توانستند این سیاه‌نمایی‌ها را به روش مثلا هنری‌تر به تصویر بکشند، مانند اصغر فرهادی و نوری بیلگه جیلان و... به جلب توجه غربی‌ها و جشنواره‌ها نزدیک‌تر شدند و مابقی سازندگان اینچنینی هم برای تشویق، جوایز بی‌ارزش‌تر جلوی‌شان انداخته شد، تا این موج مسموم، کماکان فروکش نکند.

در حال حاضر در کشوری مثل پاکستان، که تضاد بسیار قدرتمندی بین طرفداران آمریکایی‌ها و غربگراها با ملی مذهبی‌ها وجود دارد، هم از نظر سیاسی و هم از نظر فرهنگی و... شکافی به‌وجود آمده که باعث شده طرفداران تفکرات غربی، با قدرت تمام، برای پاک کردن تمام نشانه‌های هویت ملی و اسلامی در پاکستان، قدم بردارند و در این جنگ همه‌جانبه، تزریق ناامیدی و احساس حقارت به مردم و به‌خصوص به جوانان، حرف اول را می‌زند.

فیلم «جوی لند»(سرزمین شادی) به کارگردانی و نویسندگی «سعیم صدیق» محصول سال ۲۰۲۲ پاکستان است. این فیلم با وجود ممنوع شدن اکرانش در خود پاکستان، قرار بود سال گذشته نماینده این کشور در اسکار ۲۰۲۳ باشد که با فشار دولت، این مسئله منتفی شد.

داستان خانواده از هم‌گسیخته

داستان فیلم جوی لند، در لاهور پاکستان اتفاق می‌افتد و درباره شخصیتی به نام «حیدر» است که کوچک‌ترین پسر یک خانواده پدرسالار از طبقه متوسط جامعه است.

خانواده حیدر و مخصوصا پدر علیل او، در آرزوی تولد یک نوزاد پسر هستند اما عروس اول خانواده تا به حال تنها چهار دختر به دنیا آورده و نتوانسته به قول معروف، نسل این خانواده را با به دنیا آوردن یک پسر، جاودانه کند.

از طرف دیگر حیدر به‌عنوان یک مرد بیکار در کارهای خانه به همسر برادرش کمک می‌کند و همسر خودش «ممتاز» کار می‌کند و خرج خانه را می‌دهد تا اینکه حیدر موفق می‌شود در یک سالن تئاتر رقص، کاری به‌عنوان رقصنده درجه دو پیدا کند...

بعد از این اتفاق، همه‌چیز عوض می‌شود. حیدر کارش را به خانواده‌اش، مدیریت سالن رقص، عنوان می‌کند و در این سالن با یک رقاص مردِ زن‌نما به نام «بیبا» وارد رابطه می‌شود و همسرش هم به‌خاطر کار او دیگر نمی‌تواند سر کار برود و افسرده می‌شود.

مدت زیادی نمی‌گذرد که رابطه حیدر و بیبا به‌هم می‌خورد و همسر حیدر هم ناخواسته حامله می‌شود. همه‌چیز تقریبا به سمت زندگی عادی برمی‌گردد تا اینکه نزدیک زایمان، ممتاز همسر حیدر، خودکشی می‌کند تا از زندگی که هیچ اختیار و شادی در آن حس نمی‌کند، نجات پیدا کند و با خودکشی او، امید خانواده به ادامه نسل نابود می‌شود.

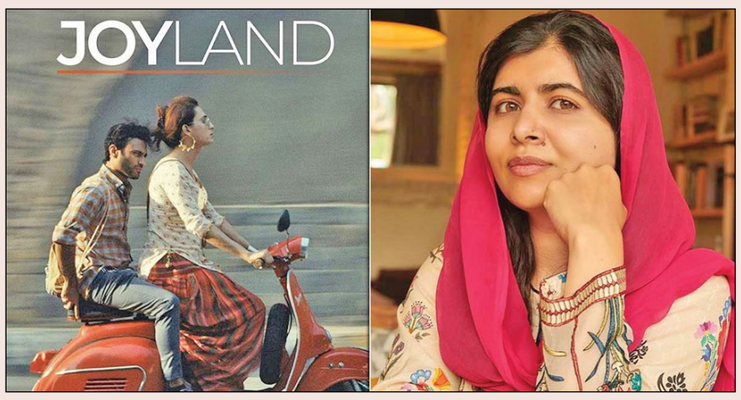

مذهبی‌های تخیلی!

در فیلم «جوی لند»، هیچ اثری از مردم پاکستانی مسلمان وجود ندارد. تمام شخصیت‌های فیلم تنها اندکی سنتی هستند و در نهایت این ادامه سنت هم با مرگ پسر حیدر نابود می‌شود و از بین می‌رود.

شخصیت پدر علیل و زمین‌گیر خانواده، که هیچ احترامی برای حریم خصوصی فرزندانش قائل نیست، عملا اثری از پیرمردهای مسلمان و معتقد در خود ندارد. نه صحنه‌ای از نماز خواندن او در فیلم هست و نه قرآن خواندن او که معمولا این اعمال، مهم‌ترین تفریح پیرمردان مسلمان در این سن و سال است. این شخصیت زمانی که می‌فهمد پسرش در سالن رقصی به نام سرزمین شادی، کار می‌کند هم خیلی اهمیتی نمی‌دهد و سرسری از قضیه رد می‌شود که البته در واقعیت به هیچ وجه یک پیرمرد معتقد در چنین موقعیتی، این‌طور رفتار نمی‌کند.

از طرف دیگر پسران این پیرمرد، حیدر و سالم هم به جز صحنه‌ای که مثلا در حال وضو گرفتن برای نماز جماعت هستند، عملا در زندگی شخصی، نشانه‌ای از هویت مذهبی ندارند و تازه در همان مسجد هم سالم بدون هیچ شرم و مقدمه‌چینی، به برادرش هشدار می‌دهد که سر و گوش همسرش ممتاز می‌جنبد و او باید بیشتر مراقب باشد!

در فیلم «جوی لند» زنان جوان بدون استثنا بی‌حجابند و هیچ حیایی از نامحرم ندارند و تنها زن محجبه داستان هم پیرزنی است که حتی خانواده‌اش، ارزشی برای او قائل نیستند...

این تعداد از شخصیت‌های غیرمنطقی و درهم‌ریخته و قالب کردن‌شان به‌عنوان یک خانواده معتقد و مذهبیِ قشر متوسط پاکستانی، جالب توجه است و نشان از عدم شناخت سازنده فیلم از قشر مذهبی و معتقد واقعی دارد.

ترویج انحراف در دستورکار جدید

واقعیت این است که مورد توجه قرار گرفتن یک فیلم و موضوعش در جشنواره‌های غربی، یک اتفاق نیست و این مسئله با توجه به تفکرات و عقایدی که باید به مردم عام دیکته شود، هر چند سال، می‌تواند متفاوت باشد.

برای مثال در اسکار ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ فیلم‌های متنوعی با موضوع تجاوز ساخته شد و در بخش جوایز، این فیلم‌ها، موفقیت قابل قبولی به دست آوردند و هر یک، مسئله تجاوز را با نگاه خود به تصویر کشیدند.

فیلم‌های اتاق، اسپات لایت، او، فروشنده و...از این دست فیلم‌ها بودند و با وجود تفاوت در مسائل جزئی، در نهایت همه‌شان مسئله تجاوز و تعرض را اتفاقی عادی که چه خوش‌مان بیاید یا نه، باید با آن کنار آمد، به تصویر کشیدند.

در سال‌های بعد هم این موج با عنوان‌های جدیدی مانند جنبش «من هم» ادامه پیدا کرد و حالا مسئله جدید و مورد توجه فعلی، بی‌هویتی جنسی و ترویج مسئله ترنس‌های فکری است.

با توجه به در دستورکار قرار گرفتن این مسئله در غرب، رفتن سازندگان فیلم‌ها، به این سمت که حتما در فیلم‌شان، یک شخصیت ترنس و صدالبته منحرف وجود داشته باشد، بیشتر شده است.

در فیلم‌های شرقی هم با توجه به اینکه مسئله همجنس‌گرایی خط قرمز محسوب می‌شود، نشان دادن شخصیت ترنس‌ها مد شده است ولی در هیچ‌یک از این ساخته‌ها، این ترنس‌ها، خواست‌شان مانند نسل قبل، تنها یک زندگی معمولی با هویت جدید جنسی مورد قبول‌شان نیست و بلااستثنا همگی به‌دنبال فساد و انحراف و خودنمایی با هویت جنسی جدیدشان هستند...

تصویر مورد علاقه غرب

فیلم «جوی لند» پیش از مطرح شدن به‌عنوان نماینده احتمالی پاکستان در اسکار ۲۰۲۳، در بخش نوعی نگاهِ جشنواره کن، به نمایش درآمد و در آن‌جا جایزه هیئت داوران را از آن خود کرد.

«ملاله یوسف زی» برنده جایزه صلح نوبل به‌عنوان تهیه‌کننده اجرایی در این پروژه حضور داشت و این فیلم را به‌عنوان نخستین پروژه کمپانی تولید فیلم و برنامه‌های تلویزیون کمپانی خودش «اکستراکوریکولار پروداکشنز» معرفی کرده بود.

غربی‌ها در این سال‌ها در کشورهای مختلف شرقی، از بین زنان قربانی خشونت و آسیب‌دیده، گزینه‌هایِ قابل مطرح کردن را انتخاب کردند و روی آنها طی چند سال سرمایه‌گذاری کردند تا از آنها به‌عنوان الگو برای کشور مورد نظر، پرده‌برداری کنند.

ملاله یوسف زی (از قربانیان ترور گروه‌های افراطی طالبان) یکی از این زنان بود که از او به‌عنوان یک زن مسلمان پاکستانی موفق با تفکرات غربی که همچنان ظاهری مسلمان و شرق‌پسند دارد، رونمایی کرده‌اند و در این به اصطلاح برندسازی از اَو، ملاله، تبدیل شد به یک فعال حقوق بشر که روزی در تقویم به نام خودش دارد و... همه این زمینه‌چینی‌ها برای این بود که از او به‌عنوان نمونه یک انسان فلک‌زده و قربانی که به لطف غربِ مهربان، دوباره به زندگی برگشته، در ذهن مخاطبین یاد شود.

حالا همین تصویر ستم‌دیده و از گور بازگشته که عنوان زن مسلمان پاکستانی را یدک می‌کشد و به نوعی برای دختران پاکستانی نمونه دختر و زن موفق و مورد توجه غرب است، فیلمی را تولید می‌کند و مورد حمایت قرار می‌دهد که تصویری از پاکستان، به جز نا امیدی و فلاکت و انحرافات جنسی و روحی ندارد!

آیا این تصویر چرک و به‌شدت سیاه و غیرقابل اصلاح، پاکستان واقعی است، یا تصویری که غربی‌ها دوست دارند از این کشور مسلمان، به تصویر بکشند؟

پاسخ مشخص است ولی همین کارهای فرهنگی و تزریق نا امیدی باعث شده تا جمعیت زیادی در کشورهای شرقی، در توهم زندگی در نکبت، به امید زندگی در بهشت اروپا و آمریکا و نجات از بدبختی‌هایی که دارند، به سمت مهاجرت بروند.

قایق مهاجرینی که چندی پیش در سواحل یونان واژگون شد و حدود ۳۰۰ پاکستانی در آن زندگی خود را از دست دادند، نمونه‌ای از اثرات تزریق ناامیدی فرهنگی و ترویج توهم خوشبختی در غرب بود که در نهایت به هیچ بهشتی منتهی نشد.

در فیلم سرزمین شادی همه افراد، به نوعی از زندگی سیر هستند و دوست دارند به جای دیگری بروند و در نهایت تنها شخصیت فاعل و نماد زن فمنیست فیلم که «ممتاز» همسر حیدر است، تا مرز رفتن از شهرش میرود ولی برمی‌گردد و خودکشی را انتخاب می‌کند!

این زن در ابتدای فیلم به‌عنوان زنی مستقل و ماهر در شغلش نشان داده می‌شود ولی سرانجامش مرگ خودخواسته و نیستی است. حالا یک سؤال جدی این وسط به وجود می‌آید، چرا این شخصیت که تا این اندازه از زندگی در شهر و کشور خودش سیر شده، با توجه به مهارت و جسارتی که دارد، در فیلمنامه، مهاجرت و فرار برایش انتخاب نمی‌شود؟ چرا جدیدا شخصیت‌های زن و مرد شرقی بیشتر ترجیح می‌دهند خودکشی کنند تا به کشوری دیگر بروند؟

پاسخ این مورد هم مشخص است، غرب دیگر نیاز و علاقه‌ای به مهاجر شرقی بیشتر ندارد و ترجیح می‌دهد با استعمار فکری، تنها به غارت ثروت‌های کشورهای شرقی، از طریق خائنان در این کشورها بپردازد، تا اینکه سیل امیدواران به رویای غربی را به کشورهایش راه بدهد. پس سازندگان شرقی فیلم‌های در آرزوی جایزه، اگر موفقیت و توجه بخواهند، باید به این نکات دقت کنند و بار بر روی دوش کشورهای غربی نگذارند و قضیه را با مرگ و خودکشی شخصیت‌ها در فیلم‌هایشان جمع کنند!

تضاد بین دو تفکر

در سال گذشته دولت پاکستان نمایش فیلم جوی لند را به‌دلیل داشتن محتوای نامناسب ممنوع اعلام کرد و وزارت اطلاعات و صداوسیمای پاکستان هم مجوز نمایش این فیلم در اسکار ۲۰۲۳ را لغو کرد و تلاش سازندگان فیلم برای شرکت دادن این فیلم به‌عنوان نماینده اسکار ناکام ماند.

در واقعیت اما این راه، به هیچ وجه تمام نشده است و تضاد بین دو تفکر موجود در پاکستان همچنان ادامه دارد و باید دید که آیا طرفداران تفکرات ملی و مذهبی می‌توانند با بخش غربگرا مبارزه کنند و اجازه ندهند بیش از این در این کشور جولان بدهند یا نه.

ظرفیت‌های رسانه‌ای موثر برای پایداری فرهنگ

حقیقت فرهنگ در رسانه‌ها و فضای مجازی

عزیزالله محمدی(امتدادجو)

بخش سوم و پایانی

در دو بخش قبلی این یادداشت که تحت عنوان «حقیقت فرهنگ در رسانه‌ها و فضای مجازی» در تاریخ‌های ۲۷ خرداد و ۳ تیر تقدیم شد؛ با پرداختن به استانداردهای دوگانه جهان غرب و به‌ویژه آمریکا، جهت به‌کارگیری فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی و با اشاره به تلاش آنان با اشاعه فرهنگ متفاوت برای تغییر ذائقه فرهنگی جوامع هدف، از جمله ایران که دارای ویژگی‌هایی با مختصات خاص است؛ ایجاد تنوع پایان‌ناپذیر برای مخاطب را یکی از شیوه‌های اصلی تغییر ذائقه برشمردیم که نتیجه این تغییر بنا به تعاریف موجود «شوک» و «تاخر» فرهنگی است که این دو جامعه را دچار نابسامانی و ناهماهنگی در مجموعه ی ترکیبات فرهنگی می‌کنند و آن جامعه در نهایت نسبت به هویت و اصالت فرهنگی خود یا بی‌تفاوت و یا دچار فراموشی می‌شود.

و حالا در بخش سوم، مضاف بر راهکارهای مقابله‌ای در بستر فرهنگ و رسانه که در پایان‌بندی بخش دوم براساس نظریه‌های فرهنگی ارائه شده بود؛ نگاهی داریم به انواع فرهنگ شناخته شده که نظریه‌های فرهنگی نیز منطبق با هستی و وجودیت این نوع فرهنگ‌ها به‌وجود آمده‌اند.

فرهنگ عام

انسان همواره از زمان شناخت مفهوم نیاز، قدم در روابطی با سایر همنوعان خود گذاشت که این روابط در نوع گسترش‌یافته خود تبدیل به‌عنوانی تحت عنوان «اجتماع» شد و پس از آن در دایره روابط و رفتارها، گونه‌ای از شیوه زیستن مرسوم شد که این‌گونه و شیوه زیستن در نهایت معروف به «میراث اجتماعی» و «فرهنگ عام» شد. در واقع مجموعه ویژگی‌های اساسی فرهنگ انسانی که جامعه انسانی را از اجتماعات حیوانی متمایز می‌کند؛ عناصر فرهنگ عام به‌شمار می‌آیند و بر مبنای نوع زیست انسان، همه جوامع چه تطور یافته و یا نیافته، دارای فرهنگ عام و عناصر آن هستند که از جمله این عناصر، سخن‌وری، اندیشه‌ورزی، ابزارسازی، (فعالیت‌های اقتصادی یا تشکیلاتی و سیاسی...) هستند و در همه جوامع، ازدواج، خانواده، دولت، شیوه خاص تولید، باورهای دینی وجود دارند که این عناصر به نسبت جغرافیا، تفاوت‌هایی از جنس خاص نسبت به هم دارند که آن تفاوت‌ها در تعریف دیگری به نام «فرهنگ خاص» شناخته می‌شوند.

فرهنگ خاص

محدوده‌های جغرافیای و ایدئولوژیک معین، هرکدام دارای ویژگی‌های خاص و منحصر به خود در حوزه فرهنگ هستند که وجوه تمایز و حاکم بر فرهنگ، در این محدوده‌ها را می‌توان «فرهنگ خاص» نامید؛ که از معروف‌ترین این فرهنگ‌ها در جهان، فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی است که اولی مبتنی بر حوزه جغرافیایی فلات ایران و دومی بر مبنای ایدئولوژی اسلامی تعریف می‌شود؛ اما در بستر زمان و به تناسب فطرت، نه‌تنها تقابل پایداری در آمیختگی این دو فرهنگ خاص به وجود نیامد؛ بلکه این آمیختگی تبدیل به فرهنگ نوظهوری در زمان خودش شد که دامنه آن تا به امروز خود را به خوبی در تمام وجوه اجتماعی نشان داده و در همه شئون، شکوفا و مترقی شده است و به راحتی می‌توانیم در سه ضلع مثلثی که یاد کرده بودیم (دین یا مذهب، هنر و تاریخ) آن را ببینیم و ببالیم و دقیقا باید بدانیم که همین موضوع است که فرهنگ غرب را نسبت به فرهنگ ایرانی متهاجم و متخاصم کرده است.

به‌طور واضح، هجوم و غلبه فرهنگ خاص یک حوزه جغرافیای فرهنگ بر فرهنگ عام حوزه جغرافیای دیگر را می‌توانیم «تهاجم فرهنگی» بنامیم که این غلبه با استفاده از ابزارهای نوینی مثل شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی با صورتی آشکار و سرعتی روزافزون‌تر انجام می‌پذیرد و همان‌طور که در دو بخش پیشین نیز اشاره شده، فضای مجازی با محورت تولیدات محتوایی در سه حوزه دینی و تاریخی و هنری و با استفاده از ایجاد تاخر و شوک فرهنگی، این مسئولیت تهاجمی را که در خوی فرهنگ غربی موجود است را برعهده دارد.

غلبه فرهنگ‌های خاص جوامع مختلف بر فرهنگ‌های دیگر، گرچه از خاصیت ذاتی و توسعه‌ای «فرهنگ» است؛ اما، با کمی تعمق می‌توان این نکته را دریافت که در صورت هجوم سراسری یک فرهنگ غالب خاص به سایر فرهنگ‌ها، در نهایت جوامع بشری از باب عدم وجود سایر فرهنگ‌ها آسیب‌پذیر خواهد بود و یکنواختی حاکم فرهنگی وعدم وجود تنوع بر شیوه زیست اجتماعی انسان در همه جوامع، می‌تواند سایر مشکلات را به وجود بیاورد که این موضوع خود می‌تواند یک مبحث پژوهشی برای اهل آن باشد و ما بیش از این در این مجال به آن نمی‌پردازیم.(از باب یک موضوع علمی و نه سیاسی، به جامعه متفکر و اندیشمند و فرهنگی و رسانه‌ای غرب که خوی تهاجمی دارند می‌گوییم که شاید بهتر است؛ از این منظر نیز به موضوع فکر کنند که تغییر فرهنگ جوامع دیگر و یکسان شدن فرهنگ جهانی بدون در نظر گرفتن تنوع فرهنگی خاص در جغرافیاهای متفاوت؛ در بلندمدت چه آسیب‌های می‌تواند به همراه داشته باشد)

فرهنگ واقعی و آرمانی

در میان تقابل فرهنگی جوامع امروز، که به‌طور ویژه در رسانه‌ها انجام می‌گیرد؛ مضاف بر فرهنگ عام و خاص، گونه‌ای از فرهنگ مورد چالش و کشمکش رسانه‌ای است که می‌توانیم آن را به دو مفهوم مجزا تقسیم و میزان و شعاع تاثیر رسانه‌ای هرکدام از این دو را از هم تفکیک کنیم.

مفهوم اول «فرهنگ آرمانی» است که به الگوهای رفتاری آشکار و رسما پذیرفته شده اطلاق می‌شود و مفهوم دوم «فرهنگ واقعی» است که به آن چیزی گفته می‌شود که مردم عملا انجام می‌دهند و یا به عبارتی دیگر فرهنگ آرمانی را می‌توان تعبیر به «فرهنگ معروف» کرد که قابل بازگویی و نمایان‌سازی است و فرهنگ واقعی را تعبیر به «فرهنگ معمول» کرد که مردم با آن چگونه زندگی کردن را تجربه می‌کنند.

فرهنگ آرمانی و معروف شامل ارزش‌ها و هنجارهایی است که مردم به صورتی آشکار و رسمی، به آنها احترام می‌گذارند و نسبت به آنها اظهار وفاداری می‌کنند و فرهنگ واقعی و معمول آن چیزی است که مردم با توان و اندیشه و گرایش بالفعل خود با آن زندگی می‌کنند که گاهی بین فرهنگ واقعی و آرمانی نه‌تنها فاصله معناداری ایجاد می‌شود؛ بلکه ثمره برخورد فرهنگ آرمانی و فرهنگ واقعی می‌تواند منجر به تضادهایی واضح و اشکار شود.

نقطه تلاقی و شکل‌گیری تضاد در جامعه به‌دلیل تفاوت معروف و یا معمول بودن فرهنگ میان آحاد و اقشار مختلف، بستر مناسب برای نفوذ و رسوخ به اذهان، جهت تغییر کلی فرهنگ یک جامعه است که در این مرحله، رسانه و رسانه‌های پیشتاز(آوانگارد) چون شبکه‌های اجتماعی ایفاگر نقش می‌شوند و «نسبی‌گرایی» را تقویت می‌کنند؛ که به این جمع، من بعد باید موضوع هوش مصنوعی را نیز باید اضافه کنیم و گرچه هنوز تجربیات اندکی از فعالیت هوش مصنوعی موجود است؛ اما قطعا با توجه به تجربه‌های پیشین درخصوص استفاده از تکنولوژی رسانه‌ای، می‌توان پیش‌بینی کرد که در آتی، هوش مصنوعی چگونه در موضوع تقابل فرهنگی تحت عنوان یک بستر رسانه‌ای و ابزار قدرتمند ایفای نقش خواهد کرد.

نسبی‌گرایی

قضاوت درباره یک فرهنگ با معیارهای همان فرهنگ، نسبی‌گرایی است که در تضاد ایجاد شده بین مفاهیم فرهنگ آرمانی(معروف) و یا معمول(واقعی) شکاف مورد نظر فرهنگ تهاجمی ماهیت وجودی پیدا می‌کند و هر دو تعریف موجود از فرهنگ (آرمانی و واقعی) را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

در مواجهه با چنین شرایطی که متاسفانه باید گفت بنا به برخی شواهد شرایط